

اسماعیلیه

- ۳ -

شهرستانی گوید : اسماعیلیه از موسویه و اثنا عشریه بدین ممتازند که امامت را حق اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق علیه السلام میدانند و گویند که حضرت بامامت اسماعیل تصریح کرده است و دربارهٔ وفات او در زمان پدرش اختلاف کرده‌اند . برخی گفته‌اند : او در زمان حیات پدر دیده از دنیا فرو بست و فایدهٔ امام شدن از این بود که امامت بفرزندانش منتقل گردد و نصّ امامت رجوع قهقری نمی‌کند و بداء نیز محال است و مسلماً امام علیه السلام بدون تجویز پدران بزرگوار خود تصریح بامامت یکی از فرزندان خود نمی‌کنند .

برخی دیگر گفته‌اند : اسماعیل نمرده است و مردن او از روی تقیّه اظهار شده تا دشمنان قصد جان او را نکنند و برای تأیید این گفتار نقل می‌کنند که محمد که برادر مادری اسماعیل بود بر سر تخت خواب او رفت و ملافه^(۱) را برداشت ناگهان او را با چشمانی گشوده یافت، سپس بسوی پدرش دوید و فریاد زد : برادرم زنده شد ! برادرم زنده شد ! حضرت فرمود : آری فرزندان رسول در آب جهان این چنین توانند بود .

ومی‌گویند : پس از اسماعیل فرزند او محمد بن اسماعیل امام است و دورهٔ هفتگانهٔ امامت بدو ختم میشود و سپس امامت امامان مستور که خود مخفیانه در بلاد میگردند و داعیان و مبلغان خود را آشکار میسازند آغاز می‌شود زیرا زمین هرگز نباید از امام حیّ قائم خالی باشد؛ و این امام یا ظاهر و مکشوف است و یا باطن و مستور، اگر امام ظاهر باشد جایز است که حجتان و داعیان او مستور و پنهان باشند و اگر امام مستور باشد باید داعیان و حجتان او ظاهر باشند^(۲) .

در کتب شیعه نوشته‌اند که حضرت صادق علیه السلام اسماعیل را بسیار دوست

(۱) در عربی ملاقه . (۲) ملل و نحل شهرستانی ، بتصحیح احمد فهمی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۳۰ .

میداشت و هنگام وفاتش بسیار اندوهناک شد و بابرهنه بدنبال جنازه او روان گشت و چندبار فرمان داد تا جنازه را بر زمین گذارند و بچهره او می نگرید و همین سبب شد که فرقه‌ای او را امام دانستند و گفتند امامت از او بفرزندش محمد انتقال یافته (۱) و برای تأیید گفتار خود استدلال می کنند که حضرت پس از وفات اسماعیل فرمود:

هَابِدِيَّ اللَّهُ فِي شَيْءٍ كَمَا بَدَى لِي فِي اسْمَعِيلَ ابْنِي .

حدیث فوق را شیعه امامیه از احادیث موضوعه می دانند و بدان توجهی نمیکنند زیرا حضرت در زمان حیات اسماعیل با امامت فرزند دیگرش امام موسی علیه السلام تصریح کرده است و بداء در صورتی تحقق می یافت که اسماعیل در زمان حیاتش پس از پدر امام می بود و تعیین شدن موسی علیه السلام برای امامت موضوع بداء را نفی می کند. و از شیخ مفید رضوان الله علیه نقل شده است که مراد از بداء آنست که خداوند کشته شدن را از او دور ساخت. و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

خداوند دوبار کشته شدن را بر اسماعیل مقدر کرده بود سپس از خدا خواستم تا آنرا رفع کند و خدا هم بالطف خود آنرا رفع کرد.

و اخباری هم در ذم او نقل شده است از جمله شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده است که حضرت صادق فرمود آنه عاص عاص لایبهنی و لایبشه احداً من آبائی . و نیز روایت شده است که او را در حال شرب خمر دیدند سپس شکایت بر پدرش بردند حضرت فرمود فرزندم بشیطانی دچار شده است که بصورت او درمی آید .

برخی از راویان این روایات را رد کرده اند و برخی دیگر معتقدند منشأ این روایات آنست که اسماعیل بن صادق با اسماعیل بن کاظم مشتبه شده است (۲).

اسماعیلیان گویند اگرچه اسماعیل در زمان حیات پدرش از دنیا رفت ولی امامت در فرزند او محمد بن اسماعیل مستقر است زیرا حضرت صادق فرمود: ان البدء و المشیئة لله فی کل شیء الا فی الامامة فلا بداءة فیها؛ و حضرت فرزند دیگر خود موسی (ع) را امام مستودع قرار داده تا وصی محمد بن اسماعیل باشد (۳) و آیت فمستقر

(۱) سفینه البحار شیخ عباس قمی، جلد ۱، صفحه ۶۵۷. (۲) تنقیح المقال فی احوال الرجال

مامقانی، جلد ۱، صفحه ۱۳۱. (۳) اسرار النطق، جعفر بن منصور، صفحه ۸۱ و ۹۰.

و مستودع^۱ بدین منظور اشارتست (۱).

و نیز گویند: اسماعیل پس از امام شدنش مدت کوتاهی زنده بود و هنگام مرگ رازهای امامت را بفرزندش محمد سپرد و درین موقع موسی (ع) نزد پدر آمد و گفت امامت را پس از برادرم بمن واگذار کن. حضرت پاسخ داد: اکظم یاموسی (۲). حضرت صادق علیه السلام موسی (ع) را بظاهر امام ساخت تا امر محمد بن اسماعیل بردشمنان پوشیده بماند و امام مستقر حقیقی محمد است که پنهانی مردم را بمذهب دعوت می کند (۳) و سخن خود را بدین تأیید می کنند که اسماعیل از دوسو بفاطمه زهرا علیها السلام دختر پیغمبر منسوب است، زیرا مادرش با دو واسطه بعلی بن ابی طالب می پیوندد و حال آنکه مادر دیگر فرزندانش کنیز (ام ولد) بوده است (۴). ابو یعقوب سجستانی در رساله تحفة المستجیبین گوید: امامت بمحمد بن اسماعیل که رسید مرتبه امامیت بمرتبه قائمیت ارتقاء می یابد (۵). و ناصر خسرو گوید... و این حال دلیلت بر آنک از پس امامان هفتگانه خلیفتان قائم که نفع صور روحانی بدیشان باشد نیز هفت باشد (۶).



چنانکه گفتیم از اسماعیل بعد امامان اسماعیلیه مستور و پنهان بوده اند. ابوالمعالی حاتم بن عمران بن زهره متوفی ۴۹۷ در آغاز رساله الاصول و الاحکام نخست بر اسماعیل و سپس بر امامانی که از چشمان حاسدان و مطرودان پنهان اند درود می فرستد، و در میان رساله محمد بن اسماعیل را اول الکهف والاستتار می خواند و گوید پس از او سه تن امام مستور برخاستند و داعیان و حجتان و مبشران خود را بیمن و مغرب و همه اقطار شرق فرستادند تا مردم را بسوی او بخوانند و از آنانند: عبدالله بن مبارک و عبدالله بن حمدان و عبدالله بن میمون و عبدالله بن سعید بن الحسین (۷)

(۱) تاریخ جهانگشای جوینی، چاپ سیدجلال الدین تهرانی، جلد ۳، ۸۶، و آیه مذکور آیه ۹۸ از سوره انعام است (۲) الفلک الدوار، عبدالله المرتضی، صفحه ۱۲۵ (۳) زهرة المعانی، داهی ادیس، صفحه ۴۷ و ۴۹. (۴) اتماظ الحنفاء، مقریزی، صفحه ۱۵. (۵) خمس رسائل اسماعیلیه، عارف تامر، صفحه ۱۵۳. (۶) خوان الاخوان، ناصر خسرو، بتصحیح و اهتمام دکتر یحیی الخشاب، صفحه ۱۸۱ (۷) خمس رسائل اسماعیلیه، عارف تامر، صفحه ۱۰۰ و ۱۰۷ و ۱۲۰

قاضی نعمان بن حیون مغربی متوفی ۳۶۳ نیز در رساله مذهبه خود اشاره بدین سه تن می کند و پس از آن از چهار تن بنام الاحدث و المختلس و اخا المختلس و القداح یاد می کند و سپس گوید: حضرت صادق علیه السلام که فرمود: تمام امرنا بسبعة ثلاثة منا و الاربعة من غیرنا، مراد همین هفت تن اند (۱).

در کتاب دستورالمنجمین آمده است که ائمه ثلثه که مستور و ممتحن و صابرند در کتاب خدای تعالی، رضی و وفی و تقی و رضوان الله علیهم می باشند (۲).

این دوره یعنی دوره امامان مستور را که می توان دوره فترت نامید امامان از ترس عباسیان پنهان بوده اند و در کتب اسماعیلیه بطور مبهم و مختلف ذکر شده و خود گویند امامانی که در افریقا ظهور کردند و بتأسیس حکومتی در مصر پرداختند که در رأس آنان عبیدالله مهدی قرار داشت از نسل علی و فاطمه اند و وارثان شرعی و صایبتی هستند که پیغمبر درباره علی کرد. حتی قاضی نعمان فوق الذکر در یکی از کتب خود که خواسته است تاریخ دعوت فاطمیان را از آغاز نقل کند نخست از دعوت ابن حوشب در یمن در نیمه دوم از قرن سوم، و سپس از حرکت ابو عبدالله شیععی در مغرب یاد میکند و آنگاه بذکر قیام عبیدالله المهدی مؤسس دولت فاطمیان ۲۹۷ می پردازد (۳) ولی از پیوستن عبیدالله با امام جعفر صادق علیه السلام چیزی ذکر نمی کند.

ابن خلدون آنگاه که درباره اسماعیل بحث می کند گوید: محمد بن اسماعیل که ملقب به محمد مکتوم است نخستین تن از امامان مستور می باشد. پس از او پسرش جعفر بن محمد بن اسماعیل، و سپس محمد بن جعفر بن محمد بن اسماعیل ملقب بحیب که آخرین تن از امامان مستور است با امامت رسیده اند، و عبیدالله مهدی که در مغرب قیام کرد و خلفای فاطمی بدو منسوب اند فرزند همین محمد حبیب می باشد (۴) و مقریزی هم همین را تأیید کرده است (۵). برخی از اسماعیلیان با تبارنامه زیر نسبت

(۱) خمس رسائل اسماعیلیه عارف، تاسر، صفحه ۷۲ (۲) حواشی و اضافات مرحوم محمد قزوینی بر جلد سوم تاریخ جهانگشای جوینی چاپ لندن صفحه ۳۵۶. (۳) افتتاح الدعوة نسخه خطی دانشگاه قاهره شماره ب ۱۷۶۶۵. (نگارنده از کتاب نظام الفاطمیین و رسومهم فی مصر جلد اول صفحه ۵۳ این قسمت را نقل میکند و این نسخه خطی را خود ندیده است).
(۴) مقدمه ابن خلدون، صفحه ۱۶۸. (۵) اناط الحنفا، صفحه ۱۸.

خلفای مصر را به محمد بن اسماعیل می‌رسانند . ۱ - محمد بن اسماعیل . ۲ - عبدالله وفی . ۳ - احمد تقی . ۴ - حسین رضی . ۵ - محمد مهدی که همان عبدالله است (۱).
 و امام دشمنان آنان نسبت خلفای فاطمی را به عبدالله بن میمون القداح می‌رسانند و او را مردی مجوسی و اهوازی می‌دانند و در کتب شیعه و سنی فارسی و عربی این موضوع با آب و تاب کامل نقل شده است و ما درباره عبدالله بن میمون القداح بحثی مستوفی خواهیم کرد .

برخی خواسته‌اند میان دو قول یعنی انتساب فاطمیان به محمد بن اسماعیل بن جعفر و عبدالله بن میمون القداح جمع کنند از آن جمله‌اند : Mamour مورخ هندی که معتقد است محمد بن اسماعیل همان عبدالله بن میمون است که برای اینکه پنهان بماند این اسم را برای خود برگزیده و شغل کحالی را هم انتخاب کرده است برای آنکه با بیشتر مردم در ارتباط باشد . و دیگری B-Lewis مستشرق انگلیسی است که باستناد برخی از نصوص اسماعیلیه بدین نتیجه رسیده است که در عهد استتار دو نوع ائمه وجود داشته‌اند :

۱ - ائمه حقیقی که منتسب به محمد بن اسماعیل اند و در برخی از کتب اسماعیلیه
 الائمة المستقرین خوانده شده‌اند .
 ۲ - ائمه ظاهری که داعیان ائمه حقیقی بوده‌اند و منتسب به میمون القداح می‌باشند و الائمة المستودعین نام دارند (۲).

احتمال اینکه محمد بن اسماعیل همان عبدالله بن میمون القداح باشد در قدم‌ها هم بوده چنانکه شمس الدین سخاوی متوفی ۹۰۲ در کتاب خود چنین گوید :

سمعانی در کتاب الانساب در ذیل کلمه قداحی گوید : پس از مرگ اسماعیل عبدالله بن میمون القداح ادعا کرد که فرزند او بوده است ولی ابن اثیر این ادعا را رد کرده است باینکه اسماعیل در هنگام زنده بودن پدرش وفات یافته پس چگونه ممکن است با وجود پدر اسماعیل قداح ادعا کند که پسر اسماعیل بوده است (۳) .

(۱) فروع الشجرة الاسماعيلية الامامية ، عارف تامر ، صفحه ۵۸۲ . (۲) حواشی اتعاط الحنفا از دکتر جمال الدین الشیال ، صفحه ۴۲ . (۳) الاعلان بالتویخ لمن ذم التاريخ ، صفحه ۸ .

در غالب كتب اهل سنت و جماعت اورا از دعاء اسماعیلیه و نسب اورا عبدالله بن میمون بن دیسان و اصل او را ایرانی و از اهل اهواز نگاهشته‌اند و قداح را کحل یعنی چشم پزشك تفسیر کرده‌اند، و آنچه را که در باب مبادی امر اسماعیلیه و تأسیس دعوت ایشان بتوسط عبدالله بن میمون و طعن در انساب و مذاهب و عقائد ایشان نوشته‌اند بلا واسطه یا مع الواسطه از دو مأخذ استفاده کرده‌اند یکی از ابو عبدالله محمد بن علی بن رزام طائی کوفی که ابن الندیم صاحب الفهرست گفتار خود را درباره اسماعیلیه از کتابی نقل می‌کند که این ابو عبدالله بن رزام در ردّ بر اسماعیلیه نوشته‌است و خود ابن الندیم اعتمادی بگفته‌های ابن رزام ندارد و با ادای جمله و انا ابرأ من العهده فی الصدق عنه و الکذب فیه، مسؤلیت را از عهده خود برداشته‌است (۱)؛ و دیگری محمد بن علی بن الحسین ملقب به شریف اخو محسن. مقریزی در اتماعظ الحنفا عین مطالب الفهرست را با جزئی اختلاف ذکر می‌کند و گفتار خود را از کتابی نقل می‌کند که مشتمل بر بیست و اند دفتر بوده در باب مبادی اسماعیلیه و طعن در انساب آنان، و آن را همین شریف اخو محسن نوشته‌است (۲)، و گویا مأخذ این شخص هم همان ابو عبدالله بن رزام باشد که مسعودی متوفی ۳۴۵ نام او را از جمله کسانی ذکر کرده‌است که ردّ بر اسماعیلیه نوشته‌اند، و سپس گوید گفتار کسانی که ردّ بر این گروه نوشته‌اند با هم مطابقت ندارد و هیچ يك را خود آنان قبول ندارند و من فقط نقل قول می‌کنم (۳)

از گفته مسعودی و هم‌چنین ابن الندیم که مسؤلیت را از عهده خود برداشته‌اند و مقریزی که عین گفته ابن الندیم را نقل کرده‌است آشکار میشود که داستان عبدالله بن میمون القداح تا چه اندازه می‌تواند مقرون بصحت باشد و در گفته‌های کسانی که این داستان را حکایت کرده‌اند آنقدر اغلاط و اختلاف تاریخی و هم‌چنین غرض‌ورزی دیده میشود که شکی باقی نمی‌گذارد که این گفتارها ساختگی و افترا و تهمت محض است و منشاء آن یکی بغض ذاتی متمصبّان اهل سنت و شیعه و دیگری تحریک خلفای بنی عباس بوده‌است.

(۱) الفهرست، ابن الندیم، صفحه ۲۶۵ (۲) اتماعظ الحنفا، مقریزی، صفحه ۲۷

(۳) التنبیه و الاشراف، مسعودی، صفحه ۳۴۳